

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

یکشنبه ۲۴ اکتوبر ۲۰۲۱

دکتور ملک ستیز

سیزده عامل داخلی شکست جمهوریت



ناگفته پیداست که در ناکامی جمهوریت توطیه بیرونی دست آهنین داشت و من بارها به آن پرداخته‌ام، اما نباید عامل داخلی را نادیده گرفت. چه چیزهای زمینه را برای بازیگران خارجی فراهم ساخت تا جمهوریت به چنین سرنوشتی مواجه شود؟ من در این نوشته در راه رسیدن به پاسخ به این عوامل پرداخته‌ام.

به باورم سیزده ویژگی رهبران و مدیران ارشد سیاسی بیست سال پسین که آن‌ها را به زشت‌ترین سیاست‌گران تاریخ تبدیل کرده و جمهوریت را به امارت واگذار نمود، این‌ها هستند:

غرور

تکبر و خود بزرگبینی از رییس‌جمهور تا وزرا، رهبران جهادی و تنظیمی، وکلا و روسای نهادهای دولتی، معنای نظام را در ذهن شهروندان لگدمال کرد. غرور از جاده‌های شهری شروع تا به مجالس مجلل و آراسته در برابر چشمان مردم فقیر فواره کشیده بود. معنای فروتنی و غریب‌پرووری در کانون‌های سیاسی و قدرت به زوال محکوم شده بود.

آسایش مفرط

داشتن قصرها، منازل و استراحتگاهها در کابل و بزرگشهرها، دوبي، استانبول، هند، آسیای میانه حتا اروپا و امریکا به رقابت «مشروع» برای مقامهای دولتی تبدیل شده بود. رهبران سیاسی مهمانیهای شاندار تهیه می‌دیدند و دسترخوان پهن با غذاهای گوناگون، موبلمان گرانقیمت و پر زرق و برق که با سلیقه زشت رنگین و تزئین می‌شدند را به‌رخ هم‌دیگر و شهروندان فقیر می‌کشیدند. خانواده‌های آنها در خارج و خود در داخل کشور از آسایش مفرط لذت می‌بردند.

تجمل

تجمل‌گرایی از روز اشغال یک سمت دولتی آغاز می‌شد. پوشیدن چین و دعای پیروزی این روند را به قهقرای افتخار در نهادهای دولتی کشانده بود. در



سطحی که به نهادهای رسمی و غیر دولتی و بین‌المللی نامه می‌فرستادند تا ایشان را رسماً «جلالت‌ماب، عالی‌جناب، الحاج و ...» خطاب کنند. در مجالس رسمی از این چهره‌ها با آب و تاب استقبال می‌شدند که بینندگان و شنوندگان از شنیدن نام‌ها و القاب دنباله‌دار آنها بیچاره

و خسته می‌شدند. برخی از این عالی‌جنابان با پوشیدن لباس‌های گران‌قیمت، ساعت‌های طلایی با نگینه‌های الماس و کفش‌های براق که آقای عبدالله یکه تاز مجلس بود، زبان‌زد رسانه‌های جهانی شده بودند و خود را بر رخ دیگران آشکار می‌ساختند.

فساد

مبارزه با فساد یک شعار دروغین بود. این شعار به ستراتیژی پوشیده برای گسترش فساد تبدیل شده بود. مفسدان برای سوءاستفاده از این فرصت باهم رقابت می‌کردند. از رییس‌جمهور کرزی و برادرانش، مارشال فهیم و خانواده‌اش تا وزیرای دولت، والی‌ها و اعضای پارلمان، شاخص‌ترین چهره‌های فساد را در کشور، منطقه و حتا جهان می‌ساختند. باری روزنامه نیویارکتایمز پرونده(دوسیه) کابل بانک را که نزدیک به یک میلیارد دالر می‌رسید، کلان‌ترین پرونده فساد در سطح جهان معرفی کرد. این استراتژی پوشیده زمانی طغیان می‌کرد که همایش بین‌المللی برای نظارت و حمایت از دولت افغانستان در آستانه تدویر قرار می‌گرفت. فساد سیاسی راه را برای فساد اخلاقی باز کرده بود، اما کلان‌ترین فساد، فساد سیاسی بود.

قوم پرستی

رییس‌جمهور غنی قهرمان قومپرستی بود و این فرهنگ به تمام لایه‌های دولت ترویج یافته بود. از این‌رو معاونان رییس‌جمهور جرأت یافته بودند تا دفاتر و آرگاه و بارگاه خود را محل امتیاز و فرصت برای اقوام خود تبدیل کنند. وزراء، وکلا، رهبران تنظیمی و جهادی با تقلید از رییس‌دولت و معاونان، تبارگرایی را به صورت همه‌جانبه و آشکار بر سایر گروه‌های اجتماعی تحمیل می‌کردند. حتا در سطحی که وزارت خانه‌ها و نهادهای مهم دولتی از دید تباری به گروه‌های سیاسی همان تبار تقسیم می‌شدند که وزیر و رییس به آن تعلق داشت.

عیاشی

برخی عالی‌جنابان برای کوچک‌ترین فرصت و رفع خستگی به دوی، استانبول، تاجیکستان، روسیه و تاشکند «تشریف» می‌بردند. استفاده از پاسپورت‌های سیاسی این مجال را برای‌شان فراهم می‌ساخت تا بدون تکلیف و استفاده از خدمات VIP از فرودگاه‌ها با عالمی از پول و ابزارهای گران‌قیمت عبور کنند. سفارت‌خانه‌ها و قنصل‌گری‌ها به منابع خدماتی عالی‌جنابان و فامیل‌های گرامی ایشان تبدیل شده بودند. بسیاری از ماموریت‌ها و سفرهای خارجی به منظور امتیاز و عیاشی استفاده می‌شدند و ماحصلی به بار نمی‌آوردند.

لشکرکشی محافظان

تمام رهبران و مدیران ارشد دولت با گروه و یا گروه‌های محافظان همراه بودند. محافظان شامل، محافظان شخصی، خانوادگی، منازل، مهمان‌خانه‌ها و تعقیبی آن‌ها بودند. هزاران جوان و صدها ملیون‌دالر مشغول حفاظت یک گروه کلان سیاسی بود که ماحصل کار آن‌ها یک دولت فاسد بیش نبود.

بی‌قانونی

عالی‌جنابان در بی‌قانونی و خودسری با هم دیگر مسابقه به راه می‌انداختند. از تخطی قانون جاده گرفته تا زیرپاکردن قانون اساسی، معنا و ارزشی برای قانون به‌جا نمی‌گذاشت. تحمیل حکومت وحدت ملی، نبود مشروعیت در ساختارهای سیاسی، خودفرمانی رییس‌جمهور در تمام زمینه‌ها سبب می‌شد تا نظام دیکتاتوری مطلقه در ذهن شهروندان نهادینه شود.



فریبکاری

در جهان شاید هیچ رهبری را به سان رییس‌جمهور پیشین فریب کار و وعده خلاف پیدا نتوان کرد.

بر بنیاد مطالعاتی که متخصصان داخلی و

جهانی، رسانه های پژوهشی و نهاد ناظر

بر حمایت‌های ایالات متحده «سیگار»

انجام داده رییس‌جمهور غنی از تمام وعده

هایش پنج تا ده درصد آن را عملی کرده

است. آن وعده‌هایی را که عملی کرده،



برنامه‌های کوچک و از قبل تنظیم‌شده بوده است. این فرهنگ در وجود معاونان، وزرا و سایر

مدیران ارشد دولت ترویج یافته بود و اعتماد میان دولت و مردم را به شدت آسیب رسانیده بود.

تملق

روش ناشایسته تملق در فرهنگ سیاسی دولت به اوج رسیده بود. در اوج بحران اقتصادی، سیاسی،

اجتماعی و فرهنگی رییس‌جمهور از آرامش و آسایش مردم به برکت دولت و رهبری «مدبرانه» اش

سخن می‌گفت. گاهی در اوج ناآرامی رییس‌جمهور به ولایت پکتیا رفت و در حضور صدها تن چنین

گفت: «من افغانستان را به سعادت رسانیده‌ام و به زودی پکتیا را نیز به رفاه می‌کشانم». سپس رو

به حاضران کرد و گفت: «افغانستان را جور نکرده‌ام؟» همه چاپلوسان که با کف زدن‌های مکرر

سخنرانی رهبر خود را دنبال می‌کردند با کمال مباهات سر می‌جنبانیدند.

مافیا

دولت ساختار مافیایی می ماند که توسط سه تن رهبری می شد. این سه تن امور امنیت، حکومت داری و رابطه با نهادهای جهانی را هماهنگ می ساخت. این گروه مافیایی حلقه‌های دیگری را در لایه دوم رهبری می کرد که همه در ارگ قرار داشتند. لایه سومی مزدورانی بودند که در وزارت‌خانه‌ها و سایر سیستم‌ها حرف‌های نهایی را می گفتند و همه از آن‌ها هراس داشتند. مافیای قدرت به حدی نیرومند عمل می کرد که حتا معاونان رییس‌جمهور و وزرای پرقدرت چون امور خارجه، مالیه و قوای مسلح را در حیطه نظارت داشت.

دادگاه فاسد و پوسیده

سیستم محاکمات افغانستان نتوانست خود را از فساد مبرا سازد. شهروندان قربانی بی‌عدالتی می شدند و بدتر این که، این بی‌عدالتی از سوی نهادهای عدلی و قضایی بر آن‌ها تحمیل می شد. رییس‌جمهور نگذاشت دادگاه عالی (لوی څارنوالی) تخصصی و مستقل به بار آید. وی لوی څارنوالی یا دادستانی کل و ستره محکمه یا دادگاه عالی را به شدت سیاسی و وابسته به حکومت ساخت. رییس‌جمهور کمر حاکمیت قانون را شکسته و خودکامگی را بر آن‌ها مستولی گردانید.

تخصص‌گرایی یک دروغ محض

سمت‌های سیاسی بر اساس وفاداری به رییس‌جمهور، رییس‌اجرایی، تنظیم، قوم و گرایش‌های ایدئولوژیک تقسیم بندی می شدند. برخی از جوانان که روش‌های تملق، تیزهوشی کمپیوتری و زبان انگلیسی را در حافظه داشتند به همه کاره‌های رییس‌جمهور و مافیای قدرت وی تبدیل شده بودند. اینان از سیاست، قدرت، اقتدار و مشروعیت چیزی نمی دانستند و از نبود تخصص، تجربه و تعهد رنج می بردند. ولی در چیزی که آن‌ها بیش تر از همه تخصص داشتند بزرگ بینی رییس‌جمهور بود. این روش سبب شده بود که دیوارهای آهنین در حیطه قدرت در برابر متخصصان بنا شود. این فرهنگ در لایه‌های دولتی در کابل و ولایات شایع شده بود.

این سیزده ویژگی چه بر سر افغانستان و مردم آورد:

فرصت تاریخی به دست آمده را در بیست سال قربانی کرد.
اعتماد میان دولت و شهروندان (اتباع) را از میان برداشت.
نیروهای امنیتی در حدود هفتاد هزار قربانی داد و در آخر بدون هیچ انگیزه‌ای با مخالفان دولت نجنگید.

شهروندان بی‌گناه قربانی بیکاری، انفجار، انتحار و ارتجاع شدند.
فقر گسترش یافت و در نتیجه جوانان با گروه‌های ضد دولت بسیج شدند.

غربت و بیچاره‌گی صدها هزار جوان را به دام مواد مخدر گرفتار کرد.
مهاجرت و فرار مغزها به اوج رسید.
دولت ملی و نظام سیاسی به قوام نرسید.
مفهوم ملت در ذهنیت جامعه زیر پرسش قرار گرفت.
هویت ملی و فرهنگ ملی آسیب پذیرفت و فرقه گرایی به اوج رسید.
افراطیت و تندروی جای تعادل و میانه روی را در دین، مذهب و سیاست پر کرد.
یادداشت: بی انصافی است که نگویم در میان مدیران ارشد دولتی تعداد محدودی مشغول کار بودند که از حس بالای میهن دوستی و پاک دامنی بهره مند بودند، اما این دو ویژگی شان سبب می شد که کم تر مورد حمایت و شفقت رهبری دولت قرار گیرند و مافیای حاکم آن ها را به صورت مرموز در انزوا نگه می داشت.

اقتباس از سایت "راه مدنیت"